



11 جولای 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش شصت و پنجم)

2 - گزارش مختصر از لابلای کتاب خاطرات جرنیل وزیري:

کتاب "دافغانستان دخپلواکی اونجات تاریخ" مجموعه از خاطرات جرنیل یارمحمدخان وزیري است که بعد از گذشت 70 سال به نشر رسیده و پرده از روی حقایق وقایع تاریخی فتح کابل و سقوط حکومت سکوی بر میدارد و مطالب جدیدی را در آن باره بیان میکند که تا قبل از آن با روحیه دیگر اشاعه و شرح و بسط یافته بود. با انصراف از ذکر جزئیات موضوع، در اینجا فقط به ذکر اهم نکات مندرج این کتاب به مقصد روشن شدن حقایق تاریخی پرداخته میشود:

جرنیل وزیري می نویسد: «روزیکه از علی خیل بطرف دوبندی - لوگر حرکت میکردیم [5 میزان 1308]، اگرچه تعداد کمی اسب با خود داشتیم، بر بالای آنها توپها و دیگر جبه خانه خویش را که از اورگون و خوست از قوای حبیب الله بدست آورده بودیم و هم غندمشر نورمحمدخان گردیزی در اختیار ما قرار داده بود، بار کرده و لشکر با سلاح داشته خود [در حالیکه محمدنادرخان و شاه محمود خان برای خداحافظی حاضر بودند] روانه شدیم. لشکر منگل و جاجی که تعداد شان به 150 نفر میرسید، با تفنگ های خویش با ما همراه شدند؛ آنها نه ماشیندار داشتند و نه توپهای 6 پین و 9 پین. حاجی صاحب نواب خان کاکا و مولوی صاحب الله نوازخان ملتانی که نه تفنگ و نه قطار کارتوس برشانه ها داشتند، به اساس سفارش سپهسالار صاحب با ما همسفر شدند. در طول سفر به حیث مهمان معزز ما با کمال احترام و عزت در خدمت شان بودیم.... وقتی به دوبندی رسیدیم شاه ولی خان با لباس جاجی از ما صمیمانه استقبال کرد. در این موقع لشکر ما با ابراز شادمانی به فیر تفنگ پرداختند. شاه ولی خان گفت که باید از مصرف بیجای کارتوس جلوگیری کرد و اما من برایش گفتم که این گلوله ها را رزمندگان ما برای فتح کابل به قیمت خونهای خود بدست آورده اند؛ امروز نه من و نه هیچکس دیگر حق دارد که به لشکر وزیر و میسود بگوید از فیر تفنگ خودداری نمایند... این رزمندگان با تفنگ بزرگ شده اند و با آن می میرند... لشکر در همواریهای خاکی دوبندی خیمه های خود را برافراشتند و به تهیه غذای معمول جنگی "کاکونه" پرداختند. شب را همه به پهره و نظم کامل در آنجا سپری کردیم، در حالیکه الله نوازخان و حاجی نواب خان برای گذشتاندن شب با کرنیل شاه ولی به اقامتگاه او رفتند. (شرح مزید: صفحه 268 - 272)

فردا کرنیل شاه ولی خان و همه باهم فیصله کردیم که از راه کوتل "شترگردن" بطرف "خوشی" حرکت کنیم. شاه ولی خان گفت که: به تعداد ده هزار از طرفداران سکوی در گردیزو ده هزار درکاریز درویش و 50 هزار دیگر مجهز با سلاح در حواشی کابل در برابر ما قرار دارند... من برایش اطمینان دادم که ان شاء الله طوریکه در جنگ های اورگون و خوست و چمکنی آنها را شکست دادیم و بزرگان شما حاضر و شاهد آن بودند، باز هم اینکار را خواهیم کرد. همان بود که براه افتادیم و شام 6 میزان در حواشی خوشی رسیدیم و لشکر بار دیگر در دشت بیرون شهر اطراق کرد.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

دشمن بودند. همان بود که شاه ولی خان با چند نفر همراهان خود از جمله عبدالغنی خان گردیزی، الله نوازخان، حاجی صاحب نواب خان، ملک جانخان جاجی و یکی دوفتر دیگر سواربراسپ ها به محل اقامت لشکرآمدند و وقتی ترتیبات عسکری ما را مشاهده نمودند، به اصطلاح "هک و پک" ماندند. شاه ولی خان از فیرهای چند ساعت قبل که از سمت محمد آغه صورت گرفت، یاد کرد و با ناراحتی گفت که قوای سقوی تنگی و اغجان را دوباره اشغال نموده و آنها میخواهند با اعزام قوا ازگردیز و دیگرجاها، قوای ما را از چندطرف زیرمحاصره قراردهند. برایش گفتم که لشکر ما درحال آماده باش بوده و حاضر به مقابله هستند. در این اثنا عبدالغنی خان و شاه ولی خان خواستند مسئولیت سقوط تنگی را بدوش قوای ما بیندازند و دراین موقع حساس قریب بود بین ما دو دستگی بوجود آید. من به جواب شان گفتم که لشکر ما صرف به هدف نجات افغانستان آمده و نه از کسی پول دریافت داشته و نه نوکر کسی است. ما به قیمت جان جوانان خود تنگی را از قوای پردل و محمدعمرخان ناصری گرفتیم، اما شما چرا آنرا محافظت نکردید و حالا وظیفه شماست که بروید و تنگی را دوباره اشغال کنید. دراینجا واضح شد که شاه ولی خان و همراهان نزدیکش میخواستند نقش قیادت لشکر ما را بدوش خود بگیرند و فتح کابل را بعداً به نام خود ختم نمایند. من برای شان گفتم: این ما بودیم که درجنگ استقلال پنجاه و پنج چونی دشمن را گرفتیم و از سپهسالار محمدنادرخان خواستیم تا به چونی قدم بگذارد و فتح جنگ به نام او یاد گردد، ولی این بار بزرگان ما نمیخواهند که عین اشتباه را تکرار نمایند. جرنیل وزیرری دراینجا اشاره به ترکیب لشکر قومی کرده می افزاید که تعداد لشکر وزیرومیسود به 4500 نفربر علاوه 300 نفر از اقوام تنی و غیره تحت قیادت من بودند، درحالیکه لشکر قومی همراه با شاه ولیخان جمعاً به کمتر از 850 نفر میرسیدند: از جمله 70 نفر از قوم منگل، 80 نفر از قوم جدران به قیادت زمرک خان، 400 نفر از قوم جاجی و 300 نفر از اقوام سلیمان خیل، موسی خیل و دیگران که بعد از تصرف تنگی با ما در زرغون شهر یکجا بودند و همه معترف به این نظر شدند که تنگی بوسیله قوای تحت قیادت من باراول اشغال گردید. (شرح مزید: صفحه 281-293)

سقوط تنگی و اغجان بدست قوای سقوی موجب خُلُق تنگی بعضی ها شد و درنتیجه همه فیصله کردند که اشغال دوباره تنگی و وظیفه لشکر وزیر و میسود میباشد، چون تعداد شان زیاد است و نیز بر علاوه تجارب جنگی، لشکر شان در حال آماده باش قرار دارند، درحالیکه تجمع قوای معیتی شاه ولی خان به دلیل پراگندگی در وقت کم مشکل بود. طبق همین فیصله بزرگان، به "دهل نوازها" هدایت نواختن داده شد و چنانکه معمول بود همه به سرعت آماده رفتن به جنگ شدند و برای شان گفتم که تنگی راه ورود به کابل است و نجات وطن از دست سقویها و اعاده تاج و تخت به مالک اصلی و وارث مستحق آن اعلیحضرت غازی امان الله خان فقط از طریق فتح مجدد همین راه میسر است، لذا باید آماده حمله بود. همه به یک صدا موافقت کردند. من وظیفه سرپرستی و آماده گی یک قسمت دیگر لشکر در زرغون شهر را به عهده چند نفر از بزرگان خود گذاشته، به معیت دوهزار رزمنده خویش بسوی محمدآغه حرکت کردیم. با نزدیک شدن به محمدآغه توپ های دشمن به آتشباری آغاز نمودند. اگر کسی دیگری درراس قوا با چنین وضع مواجه می شد، به یقین تحمل نتوانسته از میدان فرار میکرد[این اشراه به شاه ولی خان بود که در گردیز با چنان حالت گرفتار شده بود]. فاصله بین قوای ما و سنگرهای دشمن چهار تا پنجد قدم بیش نبود. من امر حمله را در تاریکی صبح مورخ 11 میزان 1308 ازسه جانب برقوای دشمن صادرکردم. جنگ آغاز شد و اما قوای دشمن به شدت به مقاومت پرداختند. قوای آنها در بلندی های تنگی موقعیت داشتند و ما در ساحات هموار در سنگرهای خود جاگرفته بودیم. با طلوع آفتاب لشکر ما آهسته آهسته از سنگرها بیرون شدند، زیرا دوام جنگ از

سنگرها نسبت مشکلات موقعیت به نفع ما نبود. لشکر ما از سه جانب قدم بسوی سنگرهای قوای دشمن نزدیک می شدند و تصادف که یکی از مرمی های توپ ما به جبهه خانه دشمن اصابت کرد و مرمی دوم توپ ما در نزدیکی اسپ حبیب الله که خود در میدان جنگ آمده بود، منفجر شد حبیب الله میدان جنگ را ترک کرد. با این رویداد روحیه قوای دشمن برهم خورد و فیر توپ و ماشیندارهای دشمن خاموش گردیدند. در این اثنا به دهلچی ها اشاره شد که دهل را بشکل خاصه برای تعقیب دشمن بنوازند. لشکر ما از سه طرف در تعقیب قوای فراری دشمن تا محمدآغه پرداختند. لشکر دیگر ما در عین زمان بر قوای سقوی در محمدآغه نیز بر قوای دشمن غلبه یافتند و در حدود سه صد نفر را اسیر گرفتند که یکی از آنها غندمشر عبدالغیاث خان قومندان دشمن بود که در جنگ اورگون نیز بدست ما اسیر شده و بعد از تسلیمی قلعه نظامی اورگون او را سلامت به محل مطلوبش رسانیدیم و چون یکبار او را عفو کرده بودیم، بار دوم وقتی اسیر شد، او را به زرغون شهر فرستادیم که در آنجا او را اعدام کردند [البته به امر الله نواز خان به اعتراف خودش].

من یک روز دیگر در محمد آغه ماندم و منتظر حمله مجدد قوای سقوی بودم، اما بروز 12 میزان وقتی متیقن شدم که دیگر حمله براه نمیباشد، از محمدآغه بسوی تنگی واغجان حرکت کردم و پس از آن تا سپیده دم صبح 11 میزان حتی یک گلوله بر ما فیر نشد. در این موقع دو نفر جنرالان سقوی در کاریز درویش یکی پردل خان به کابل رفته بود و دیگر محمد عمر خان ناصری که قومندانی قوا را بدوش داشت، از ادامه جنگ منصرف شده و برای نجات جان خود روبه فرار گذاشته بود. و با این ترتیب راه ما بسوی کابل باز گردید. (شرح مزید: صفحه 293 - 301)

جرنیل وزیری می نویسد: پس از شکست قوای حبیب الله و رفقایش برای باردوم از تنگی به زرغون شهر رسیدیم و در همان روز حوالی چاشت محمدگل خان مومند یکه و تنها به زرغون شهر رسید و با لشکر ناجی همراه گردید و همان روز همه باهم فیصله کردیم که باید هرچه زودتر تمام رزمندگان قومی را برای فتح کابل بدانسو سوق دهیم. در این موقع سپهسالار پردل خان برای تدارک قوای جدید به سمت شمالی رفته بود و محمد عمر خان ناصری "سورجرنیل" تغییر موقف داده و همکاری خود را به شاه شاه ولی خان ابلاغ کرده بود که من از آن خبر نداشتم. حرکت از زرغون شهر بسوی کابل بساعت 2 بجه بعد از ظهر آغاز گردید و فیصله شد که محمدگل خان مومند با قوای کوچی های احمدزی و دیگر احمد زائی ها از راه موسهی لوگر بسوی کابل حرکت کند و ما از طریق چهار آسیاب بطرف کابل روانه شویم. در این وقت سردار شاه ولی خان مهمان جرنیل غلام حیدر خان بود و صبحانه را با او نوش جان میکرد.

بروز 14 میزان 1308 من با رزمندگان خود از راه چهار آسیاب عازم هندکی [چهلستون] شدیم و بدون وقفه به جنگ آغاز کردیم. طرفداران حبیب الله نیز به جنگ با ما پرداختند و توانستیم چهار سنگر آنها را تصرف نمائیم. مشکل در آن بود که آنها از سنگرهای مستحکم خود دفاع میکردند و ما مجبور به تعرض بر آنها بودیم، اما با آنها آهسته آهسته روحیه مقاومت آنها ضعیف شده و از سنگرهای خود به عقب میرفتند. در روز دوم یعنی 15 میزان تمام روز و شب را در جنگ با قوای مقابل گذشتادیم و از هر دو طرف فیرهای توپ و تفنگ جریان داشت. شاه ولی خان در چهلستون به تدویر دربار پرداخته بود و سپهسالار محمدنادر خان در علی خیل جاجی انتظار خبر ظفر و شکست ما را می کشید و تا همین وقت که ما تا کابل رسیده بودیم، محمدنادر خان و برادرانش حتی یک افغانی بما نداده بودند و در هندکی شخصاً مبلغ 500 افغانی را برای خرید آب آشامیدنی، نان و توت خشک از بازار لندر

پرداخت کردم و آنرا به شکل جیره بین لشکر تقسیم نمودم. در همین شب و روز افتخار بزرگ برای لشکر ما بلند شدن بر فراز کوه آسمانی و کاسه برج درکوه شیردروازه و نیز رسیدن قوا از طرف بینی حصار به قیادت محمدگل خان مومند بود که تا آنوقت آن جاها در تصرف قوای دشمن قرار داشتند و آنها از سنگرهای مستحکم خویش در تپه مرغان بر قوای ما با فیرتوپ مقاومت میکردند. جنگ از هر دو سو در حواشی شهر به شدت در جریان بود که در این موقع کرنیل صاحب سردار شاه ولی خان به همراهی بزرگان اقوام منگل (زلمی خان)، جدران (زمرک خان)، جاجی (ملک جانخان) سوار بر اسبها از چهلستون بسوی ما آمدند و بعد احوال بررسی گفتند که: معلوم میشود جبهه خانه شما رو به اتمام است و دشمن نیز مقاومت میکند، نشود که خدا ناخواسته مواجهه به شکست شوید. این گفتار او در همچو موقع حساس بجای تحسین از مقاومت ما، در واقع تلقین مایوسی را افاده میکرد، بر من سخت گران تمام شد، اما این احساس درونی خود کرنیل صاحب بود که مبادا فتح از دست برود و توقعات او برآورده نشود. او در ضمن از قول محمد عمرخان سورجرنیل که خصوصی پیوستن خود را به او اعلام کرده بود و من تا آنوقت از آن اطلاع نداشتم، علاوه کرد که بر طبق اطلاع سورجرنیل قوای سقوی از اورگون، خوست، چمکنی، تنگی و محمدآغه همه یکجا به مقابل لشکر وزیر و میسود در کابل جمع شده و به مقاومت و جنگ خواهند پرداخت. در این اثنا غنمشرعبدالله خان احمدزی وزیر که شخص بسیار حاضر جواب بود، به مقابل کرنیل صاحب شاه ولی خان ایستاد و برایش گفت: ما موسپیدان و جوانان وزیر و میسود اینجا آمده ایم، همانطوریکه اعلیحضرت غازی امان الله خان از همین برج های بلند آواز جهاد استقلال افغانستان را در سه جبهه جنگ اعلان کرد، من هم در همین جا توصیه آن قهرمان استقلال را پیش چشمان خود می بینم و همین دیوارها و برجها بر من نهیب میزنند که ای جوانان و موسپیدان وزیر و میسود مثل "وانه" که در جنگ استقلال خونهای خود را ریختانید، امروز نیز وقت آن فرا رسیده است و شکست برای جوانان و موسپیدان وزیر و میسود در اینجا ننگ و بیغیرتی بزرگ است و ما حاضریم جانهای خود را پارچه پارچه کنیم و اما نمی خواهیم این طعنه به روی فرزندان ما برای همیشه باقی بماند.

در همین روز سردار صاحب شاه ولی خان دوباره به قصر چهلستون روانه شدند و من در همان وقت سران لشکر و بزرگان را برای مشوره جمع کردم و همه به اتفاق نظر فیصله نمودیم که همین امشب قبل از آنکه طرفداران حبیب الله از مشرقی، جنوبی، قندهار و شمالی به کابل برسند، باید به شدت جنگ بیفزائیم. همان بود که لشکر ما با بزرگان خود دوباره به سنگرهای خود رفتند و آماده اعلام آغاز جنگ از طرف من و دیگر بزرگان اقوام بودند. بعد از ادای نماز خفتن به دهلچی ها هدایت نواختن آغاز جنگ و حمله را دادم و جنگ به شدت تمام تا حوالی ساعت هفت صبح دوام کرد و قوای ما از سنگرهای خود بسوی دروازه لاهوری، بالاحصار، بالاکوه و درخت سنگ بطرف شهر کابل به تهاجم پرداختند و قوای حبیب الله را از سنگرهای شان به فرار و شکست مجبور ساختند. قوای ما قدم بقدم بسوی شهر نزدیک می شدند و حوالی ساعت ده بجه رزمندگان ما به جوار ارگ رسیدند و ارگ را در محاصره گرفتند. بعد از آن به رزمندگان خود هدایت دادم تا برای تأمین امنیت شهر و نمایندگی های سیاسی دولت های خارجی بپردازند.

بتاریخ 18 میزان سردار شاه ولی خان با همراهی دوستان خود و تعداد از پهره داران جاجی و گردیزی براسپ ها سوار از چهلستون به شهر آمدند و برای ما فتح کابل را دادند و آنقدر خوشحال بودند از خوشی زیاد روی و ریش بزرگان ما را بوسیدند. در همان ساعات یک نفر از پیش خدمت های ارگ دو فرزند خردسال شاه ولی خان را هر یک عبدالولی جان دوساله و برادر دیگرش را نزد پدرشان آورد

که خوشی کرنیل صاحب صد چند گردید. مردم کابل با ما شناخت نداشتند و هم نمیدانستند که وزیر و میسود و سران شان کی ها هستند و به جهت استقلال از فتح کابل تنها به این شعار اکتفاء میکردند که "زنده و پاینده باد فاتحان کابل" و در بعضی جا این آواز هم بلند بود که "زنده باد غازی امان الله خان". با رسیدن شاه ولی خان از چهلستون به کابل بزرگان و سرشناسان و سردارهای کابل از خانه های خود بیرون شده و به دور اسپ شاه ولی خان حلقه زده و قدم بقدم او را استقبال کردند و کسی متوجه پاهای آماسیده و سران برهنه ما نشدند که ما کی و چکاره هستیم. در آنوقت یک بار دیگر بر من این احساس پیدا شد که اعلیحضرت غازی امان الله خان از دست همین سرشناسان و سرداران مجبور شد تاج و تخت پدری خود را به یک دزد و قطاع الطریق واگذار شود و او بتواند تمام افغانستان را در قبضه خود درآورد. (برای شرح مزید: صفحه 301 - 314)

بروز 18 میزان سردار شاه محمودخان دریکی از سنگرها که من در آنجا حاضر بودم، بر اسپ سوار با یک تعداد پهره داران خود آمد و بعد از معرفی ابراز نگرانی کرد که قرار مسموع سپهسالار پردل خان با شش هزار سپاه به کوتل خیرخانه رسیده تا ارگ را از محاصره نجات دهد و نیز سیدحسین با قوای خود از مزار بسوی کابل حرکت کرده است. بجوابش گفتم: جرنیل صاحب شماغم نخورید، حبیب الله فعلاً در ارگ تحت محاصره است، با وجود همه مشلات خدای پاک راه نصرت را باز میکند. در حضور شاه محمودخان به دهلچی های دستور دادم که دهل آغاز جنگ را بنوازند و سرعت به تعداد 1500 نفر را آماده جنگ با سپاه پردل خان ساختم و همچنان با فیر توپ و ماشیندار فشار را بر محاصره ارگ بیشتر کردم. عاقبت معلوم نبود که چه میشود، بعضی ها فکر میکردند که شهر کابل در این جنگ غرقه در خون خواهد شد. قوای پردل خان در کوتل خیرخانه به جنگ آغاز کردند و ما یک دسته از قوای خویش را از سمت بی بی مهر و گماشتیم تا به قوای دشمن به مقابله بپردازند. جنگ شدت گرفت و به حواشی شهر رسید و آنها سعی داشتند تا ارگ را از محاصره خارج سازند. در این اثنا سپهسالار پردل خان از طرف یکی از قوای ما کشته شد [میگویند کسی از عقب بر او فیر کرد] و با مرگ او نظم قوایش بسرعت از هم پاشید و همه راه فرار را در پیش گرفتند. کسانیکه میگویند جنگ با پردل در شهر آراء واقع شده بود [اشاره به ادعای شاه ولی خان است] آنها از جنگ واقف نبوده و نه در جنگ اشتراک داشتند.

خبر کشته شدن پردل فوراً در شهر پیچید و کسانیکه با ما در جنگ اشتراک نکرده و مصروف دیدار با دوستان خود در شهر بودند، فوری خود را به محل جنگ رسانیده و حتی از دیدن ابهت جسد پردل با لباس سپهسالاری می ترسیدند. در اثر اصرار شاه ولی خان و شاه محمودخان که می گفتند برای ضعف روحیه و عبرت طرفداران حبیب الله باید جسد پردل خان را برای مدتی در چوک کابل آویزان کرد، موافقه کردیم. رزمندگان ما قوای فراری دشمن را تا قلعه مرادیگ و حسین کوت تعقیب کردند و اما پس از دفع دشمن سعی ما بیشتر بر محاصره ارگ متمرکز گردید. بعد از مشوره با بزرگان از جمله محمدگل خان مومند و زمرد خان جدران تصمیم گرفته شد که باید هرچه زودتر حمله بر ارگ را آغاز کرد. همان بود که صبح زود 20 میزان برطبق تصمیم مشترک بر ارگ حمله شروع شد و توپهای ما که در دامنه کوه های آسمانی و شیردروازه تعبیه شده بودند، با آنکه شاه ولی خان و شاه محمودخان به دلیل زندانی بودن خانواده های شان در ارگ موافق نبودند، به جانب ارگ شروع به انداخت کردند. تبادل فیرهای توپ از هر دو طرف به شدت ادامه داشت، دفعتاً آواز مهیب انفجار از داخل ارگ شنیده و متعاقباً دود سیاه از آنجا بلند شد. معلوم شد که یک از گلوله های توپ به مخزن بزرگ جبه خانه ارگ اصابت نموده و آنرا منفجر کرده است. (شرح مزید: صفحه 314-323)

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لولی

در همان شب 19 میزان حوالی ساعت 9 بجه بعد از نماز خفتن حضرت گل آغا مجددی [محمدصادق خان] برادر نورالمشایخ صاحب با دو نفر ملاها به معیت سردار علیشاه خان با یک پیام شفاهی از جانب حبیب الله بوسیله موتر به محل اجتماع بزرگان قومی آمدند. مقصد از پیام او همانا طلب امن برای جان خود و اطرافیانش بود که میخواست ارگ را ترک کند، به شرطیکه او را بگذارند بجای امن برود. ما سران قوم به شمول شاه ولی خان و شاه محمودخان به تدویر جرگه پرداختیم و فیصله کردیم و به حضرت صاحب ابلاغ نمودیم که مختصر آن چنین بود: جنایاتی که حبیب الله در ظرف 9 ماه سلطنت خود مرتکب شده، به همه معلوم و آشکار است و ما مجبور شدیم تاج و تخت را بزور تفنگ از او پس بگیریم و به مالک و وارث اصلی آن بسپاریم. چطور امکان دارد که ما قاتل ملت را امن دهیم و بگذاریم فرار کند. حکم شریعت آن نیست که به قاتل ملت امان داد و در این راه 210 نفر از رزمندگان ما جانهای خود را قربان کرده و 50 نفر معلول و زخمی شده اند. ما ارگ را بزور تفنگ اشغال خواهیم کرد و ترا با یارانت دست بسته خواهیم گرفت. از شما حضرت صاحب و همراهان می خواهیم شب با ما باشید تا فردا صبح حبیب الله را با زنجیر دست بسته در اینجا حاضر خواهیم کرد.

این نظر بزرگان قومی بود که ابراز گردید، و اما سردار شاه ولی خان در حضور بزرگان عاجزانه شروع به سخن کرد و مرامخاطب قرار داد که اگر شما به ارگ حمله کنید، خانواده ما در آنجا زندانی هستند و حیات شان در خطر می افتد. در این موقع محمدگل خان مومند از بزرگان خواست به دلیل زندانی بودن خانواده باید حق تصمیم را به شاه ولی خان و شاه محمود خان داد و همه نظر او را پذیرفتند. آنها به جواب گفتند که: حبیب الله ملت را پارچه پارچه کرده و حالا امن میخواهد، از طرف ما برایش امن داده میشود که با آل و عیال خود از راه شمالی ارگ به کوهدامن برود و در جبه خانه دست نزنند. این جوابیه را همدست حضرت صاحب ارسال داشتیم و آنها بساعت ده بجه شب دوباره بطرف ارگ رفتند و ساعتی بعد اطلاع یافتیم که حبیب الله قبل از رسیدن این پیام با استفاده از فرصت از راه برج شمالی ارگ بطرف کوهدامن فرار کرده و ساعتی بعد رزمندگان ما به ارگ داخل شده و ارگ را تصرف کردند و همه زندانی ها را به شمول خانواده منسوب به محمدنادرخان و برادرانش از زندان آزاد کردند و خانواده را به جای محفوظ انتقال دادند و با این ترتیب فتح ارگ در همان شب صورت گرفت و مردم مظلوم افغانستان از شر و فساد حبیب الله و رفقاییش آزاد گردیدند و رزمندگان ما که برای سرنگونی حکومت سقوی عهد بسته بودند، آنرا موفقانه ایفاء کردند. (شرح مزید: صفحه 323 - 329)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ